

وظایف سوسیالیست های انقلابی

سئوالات:

- ۱- آیا وظیفه یک سوسیالیست انقلابی در حد حمایت از انقلاب به منظور صرفاً ایجاد یک انقلاب تمام می شود؟
- ۲- رهبری انقلابی باید به عهده چه جریانی باشد؟
- ۳- آیا به محض سرنگونی رژیم و روی کار آمدن دولت کارگری کار تمام است و کمونیزم حاکم می گردد؟
- ۴- دولت کارگری با چه چالشی روبرو است پیش از این که بتواند حتی مرحله ی اول کمونیزم را پیاده کند؟
- ۵- آیا این دوران، دوران گذار از سرمایه داری به کمونیزم حساس و قابل اهمیت است؟
- ۶- آیا سوسیالیزم در یک کشور قابل پیاده شدن است؟

یکی از فرق های اساسی و تعیین کننده در خط سیاسی سوسیالیست های انقلابی با سایر جریانات چپ این است که به مراحل کوچک و بزرگ موجود در روند پیشبرد یک انقلاب و رساندن آن به پیروزی و چگونگی پیشبرد آن بعد از انقلاب به منظور حفظ نظام جدید و جلوگیری از سرکوبش به وسیله ی بورژوازی، اهمیت داده و آن را امری حیاتی برای تغییر نظام موجود و روی کار آوردن کمونیزم می داند.

به عبارت دیگر، یک سوسیالیست انقلابی نمی تواند فقط خواهان انقلاب باشد، بلکه او در برابر این خواسته اش وظیفه دارد تا به نحوی عمل کند که

پس از انقلاب حتماً یک دولت انقلابی روی کار بیاید و انقلاب به دست جریان دیگری از درون بورژوازی نیافتد. به این دلیل:

۱- به این که رهبری انقلاب به دست کی و چه جریانی است باید اهمیت داد. از اینرو می باید حتی به اولین قدم ها در جهت یک حرکت انقلابی بهای بسیار داده شود. در این رابطه مفاهیمی مانند «تشکل های مستقل کارگری» و «حزب پیشتاز انقلابی» در رأس اهمیت قرار داشته و به مفهوم واقعی و نقش آن ها در شرایط کنونی ایران می باید پی برد.

۲- داشتن برنامه ی انقلابی حائز اهمیت می شود. افراد شایسته ای که در ظرفی به نام «حزب پیشتاز انقلابی» جمع می شوند تا با فعالیت زیرزمینی خود در میان طبقه ی کارگر، این طبقه را به حمایت از خود و انقلاب جلب کنند، اگر برنامه ای مشخص و انقلابی نداشته باشند، دیگر آن شایستگی را ندارند و مبارزات کارگری هم خصلت انقلابی خود را از دست داده و به مبارزات مقطعی و خواسته های کوچک تبدیل می شود (که به راحتی از سوی رژیم قابل سرکوب است). یک برنامه ی مشخص و انقلابی باعث می شود که مبارزات در پی حمله های رژیم سرکوب نشده و حزب قادر باشد مبارزات را مرحله به مرحله جلو ببرد، تا به انقلاب و سرنوشتی رژیم برسد.

۳- اگر به نحوی که در بالا آمد انجام نشود، بورژوازی با کمک نظام سرمایه داری جهانی، به محض این که خطر شکست حکومت فعلی را احساس کرد، در پی ارائه یک بدیل «مردمی»، «دموکرات» و «طرفدار انقلاب» خواهد افتاد، تا چنان چه این رژیم سرنگون شد، یکی دیگر را به جایش بنشاند. مردم هم که کس دیگری را در جلوی خود نمی بینند، به انتخاب جدید بورژوازی تن در می دهند و به این ترتیب انقلاب شکست می خورد.

اما اگر از خود حزبی داشته باشند که در امر سیاست کاردانی و در مسائل طبقاتی آگاه و مجرب باشد، این حزب پس از سرنگونی رژیم قادر خواهد بود که بلافاصله «دولت کارگری» را روی کار بیاورد و اجازه ندهد تا سرمایه داران کشور به خود اجازه دهند، بدیلی ارائه نمایند.

مطالب بالا را این طور می توان خلاصه کرد که در پی هرگونه مبارزات کارگران یا توده مردم، رژیم حاکم اول سعی در سرکوب آن می کند. اگر نتواند، آنان که این رژیم را به قدرت رساندند (یعنی بورژوازی یا سرمایه داران) به رفتن این رژیم تن می دهند، تا یکی دیگر را به جایش بنشانند. وجود حزب پیشتاز انقلابی، نه تنها باعث سازماندهی مبارزات کارگران و سایر اقشار در جامعه شده و پیروزی آنان را تضمین می کند، بلکه با رفتن رژیم حاکم، شرایط را برای روی کار آمدن دولت کارگری فراهم کرده و مانع هرگونه اقدامی از جانب سرمایه داری کشور می گردد.

برای مثال، در انقلاب ۵۷ ایران، طبقه ی کارگر و کل اقشار ستمدیده ی جامعه در انقلاب برای سرنگونی رژیم شاه بلند شدند و در مبارزه پیروز گشتند، اما از آن جایی که طبقه ی کارگر رهبری انقلابی و ورزیده ای در چارچوب یک تشکیلات سازماندهی شده حزبی نداشت، بورژوازی سنتی و بازاری کشور قدرت را از ابتدا بدست گرفت و خمینی را نماینده ی خود نمود. پس از انقلاب و روی کار آمدن خمینی، هیچ یک از احزاب چپ، در میان مردم آن پایگاهی را نداشت که بتواند، لااقل در مجلس بدیلی در برابر حزب جمهوری اسلامی باشد و جمهوری اسلامی همه را به راحتی قلع و قمع کرد. به این ترتیب در آن دوران حکومت بورژوازی مدرن و وابسته ایران رفت و جایش حکومت بورژوازی سنتی و مذهبی بازار نشست. در حالی که انقلاب را

طبقه ی کارگر ایران و توده های ستمدیده آن کردند. در نتیجه برای این مردمی که انقلاب کردند در اصل هیچ چیز عوض نشد، چون فقط یک رژیم سرمایه‌داری رفت و یک رژیم دیگر (بدتر از آن) جایش را گرفت. این به دلیل نبود حزب انقلابی طبقه ی کارگر است که می‌بایستی نه تنها انقلاب را سازماندهی می‌کرد که روند انقلاب را به سوی برچیده شدن نظام سرمایه‌داری سوق می‌داد و دولت کارگری را روی کار می‌آورد.

حال فرض کنیم که امروز این رژیم رفت و از فردا صبح یک دولت کارگری منتخب توده ی مردم بر مسند قدرت نشست. آیا همه چیز هم از امروز تا فردا عوض می‌شود؟ آیا تمامی ارزش های بورژوایی که تا امروز بر جامعه حاکم بوده نیز فردا به سرعت و بطور کلی از بین می‌رود؟ پیش از پرداختن به جواب به این سوال، شاید لازم باشد تا به نمونه هایی از چیزهایی را که ما می‌توانیم انتظار داشته باشیم تا تغییر کند، بپردازیم و بعد ببینیم که آیا این ها بلافاصله و بطور خود به خودی قابل تغییرند یا نه.

وقتی رژیم بورژوایی سرنگون می‌شود (مثلاً مثل وقتی که شاه رفت)، اول یک مدت کوتاهی چند روز طول می‌کشد. تا دولت کارگری روی کار آید. در زمان شاه، ۱۰ روز طول کشید تا دولت منتصب و موقت بازرگان روی کار آمد. دولتی که در ذات بورژوایی بود و در اصل با شرایطی که از نظام شاه به ارث برده بود، تضاد ریشه ای نداشت و در نتیجه، در فعالیت های عادی بخش های دولتی کشور، مانند بانک ها، ادارات دولتی، حتی ترکیب نیروهای سه گانه و مراکز تولیدی کشور، مثل کارخانجات تولیدی و مونتاژ و یا حتی پالایشگاه نفت و فرآورده ی نفتی کشور، اختلال اساسی رخ نداد. با وجود این، زمانی چند برد تا بازماندگان رژیم قبلی جای خود را به عناصر رژیم

جدید بدهند، البته این در شرایطی بود که حتی لازم نبود که این جا به جایی صدر صد باشد. خیلی از عناصر وابسته به رژیم قبلی با «توبه» توانستند حفظ موقعیت کرده و به خدمت رژیم تازه درآیند. با این همه، لازم بود که دولت موقتی امور را بدست گیرد، تا رژیم فرصت سروسامان دادن به خود را یافته و خود را آماده برای سرکوب کلیه نیروهای اپوزیسیون نماید. حتی به ریاست جمهوری رسیدن بنی صدر نیز برای مدت کوتاهی دیگر، به رژیم فرصت بدست گرفتن کامل قدرت را داد. اقدام به انداختن اولین رئیس جمهور کشور، زمانی صورت گرفت که رژیم تسلط کافی را بر ارگان های دولتی یافته بود و مطمئن بود که عناصر حزب الله قادر خواهند بود از رژیم جدید دفاع کنند. حال تصور کنید که یک دولت کارگری منتخب مردم که از پایه و اساس با دولت های بورژوایی متفاوت است هم با همین مشکلات روبرو است، به غیر از این که معضلات نظام سرمایه داری را هم به ارث برده و باید در اسرع وقت عمل کند، تا در برابر اپوزیسیون بورژوازی دست بالا را داشته و بتواند نقشه های پلید آنان را خنثی کند. پس اول به چند نمونه از مشکلات موجود بعد از انقلاب و وظایف دولت کارگری می پردازیم تا ببینیم که آیا آن ها قابل برچیده شدن سریع و فوری هستند یا نه:

۱- تغییرات اساسی در ساختار تولید کشور

این اقدام در ابتدا باید با برخوردی آگاهانه و متناسب با شرایط و به دور از برخوردهای فرقه گرایانه باشد. توضیح این که، در بدو روی کار آمدن دولت کارگری، مناسب ترین اقدام برای برچیدن ساختارهای بورژوایی تولید، درآوردن صنایع بزرگ و سنگین موجود از دست سرمایه داران و واگذار

کردنشان به خود کارگران است. به این ترتیب، کارگران هر کارخانه، خود هم تولیدکننده هستند و هم برداشت کننده بهره فروش کالایی که خود ساخته اند.

این اقدام تنها یک حرکت است، ولی یک سری اقدامات دیگر هم باید در این راه اتخاذ گردد. مثلاً دادن کنترل کارگری به صنایع بزرگ تولیدی، به معنای ایجاد تغییر در روش بورژوایی توزیع کالا نیست و تغییر روش توزیع کالا از تغییر روش تولید مشکل تر است. یعنی کالا در کارخانه به دست کارگر و به نفع او تولید می شود، اما بعد باید به وسیله همان کارگران به «فروش» برسد. در این جا در حالی که تولید کالا روشی انقلابی است، توزیع آن با همان روش بورژوایی انجام می شود. به عبارت دیگر در عمل به این نتیجه می رسیم که در این دوران، برچیدن کل مالکیت خصوصی با تمام ارزش ها و روش هایش و ایجاد تغییری جهشی به طرف سوسیالیزم به طور ضربتی ممکن نیست و می تواند حرکتی تند، نپخته و به ضرر انقلاب باشد.

مثلاً یکی دیگر از مسائل پُراهمیت در این زمینه نحوه ی برخورد دولت انقلابی با خرده بورژوازی است. دولت انقلابی نمی تواند همزمان با مصادره ی اموال سرمایه داران بزرگ، سرمایه های کوچک افراد را نیز از آن ها بگیرد و تصور کند که به این ترتیب مالکیت خصوصی را ریشه کن کرده است.

سوسیالیست های انقلابی بین نقش و تأثیر سرمایه های عظیم و مالکیت شرکت های بزرگ صنعتی و سرمایه کوچک مثلاً مغازه دار فرق تعیین کننده می بینند و در حالی که برای کوتاه کردن دست شرکت های بزرگ از جان کارگران، مصادره ی کلیه ی اموال آنان را در وهله ی اول ضروری می دانند، مصادره ی سرمایه های کوچک خرده بورژوازی را در آن مقطع، مضرر به حال انقلاب و دولت نوپای کارگری بشمار می آورند. خرده بورژوازی در این

مقطع، از ترس از دست دادن سرمایه ی خود که آن را مترادف با از دست دادن لقمه نان راحت خود می بیند، به دولت کارگری نوپا با شک می نگرد و ارزیابیش از دولت کارگری هم بر همین اساس متکی است. لذا بر لب مرز قرار دارد و از هر طرف که کم تر به منافعش صدمه بزند می گرود. لذا دولت کارگری باید در این مقطع هوشیارانه عمل کند و به جای نگران کردن این قشر در جامعه که می تواند به کمک بورژوازی زخمی از انقلاب شتافته و به انقلاب ضربه بزند، این نوع سرمایه داری خرده پا را با برنامه ی حساب شده و متناسب با شرایط روز جامعه، در چارچوب اقتصاد کشور که به سوی سوسیالیزم سوق داده می شود، خنثی کند و به تدریج سودآوری را در اقتصاد خرده بورژوازی به وسیله ی برنامه های اقتصادی خود غیرممکن و منتفی سازد.

به نظر سوسیالیست های انقلابی این کار به این دلیل عملی است که اقتصاد سوسیالیزم به مراتب عالی تر از هرگونه اقتصاد سرمایه داری است. اما حرکتی نیست که سریع و ضربتی قابل پیاده کردن باشد. دقیقاً به همین دلیل که این حرکتی است تکاملی و نه جهشی، دولت کارگری می باید این مرحله را آگاهانه و با حفظ دست بالا در سیاست خود، پشت سر بگذارد.

۲- مبارزه با دسیسه های بورژوازی داخلی و امپریالیزم

در این مرحله، این تنها خرده بورژوازی نیست که از باقی مانده های نظام سرمایه داری است و دولت انقلابی با آن روبرو است، بلکه سرمایه داری داخلی و سرمایه داری جهانی نیز همچون گرگ درنده ای منتظر موقعیت برای حمله به انقلاب هستند. برای مبارزه با امپریالیزم، دولت انقلابی کارگری

نمی تواند همه ی درهای کشور را به روی خود ببندد و انقلاب را به درون کشور خود محدود کند، بلکه ضروری است که برای جلوگیری از بویکات شدن و تحریم شدن به وسیله ی امپریالیزم، روابط اقتصادی خود را با کشورهای دیگر حفظ کند و روابط تجاری خود را با سایر کشورها حتی کشورهای امپریالیستی تا جایی که امکان دارد حفظ نماید. ولی معاملات خود را به جای پشت درهای بسته، در ملع عام و در حضور رسانه های خبری انجام دهد. انجام معاملات دولت کارگری با رژیم های بورژوایی سایر کشور در صحنه باز اجتماعی که حضور و آگاهی توده ی انقلابی را از آن چه که می گذرد، به همراه دارد، هم چنین باعث حفظ حمایت انقلابی مداوم این توده از دولت کارگری شده و آنان را همواره در مبارزه رودررو با امپریالیزم برای دفاع از دولت کارگری آماده نگه می دارد. به این ترتیب و با وجود چنین حمایتی است که دولت کارگر می تواند در برابر حملات امپریالیستی از هرگونه که باشد، مقاوم نگه دارد. از طرف دیگر، وقتی ارتباطات به جای پشت درهای بسته در حضور اجتماعی انجام می گیرد، رسانه های خبری داخل و خارج کشور، عین واقعیات را دست داشته و گزارش می کنند و لذا اگر رژیم های امپریالیستی برای تحقیق توده های خود کوشش به سانسور اخبار نمایند، برای مدت زیادی قادر به ادامه این کار نشده و دستشان برابر مردم خود باز می شود و در نتیجه نمی توانند از دسیسه های خود برای ایجاد دشمنی و برانگیختن حس ملی گرایی در میان ملت های خود با ملت و دولت کارگری انقلاب کرده، استفاده کنند.

این روند پیچیده و مشکلی است که دولت انقلابی طبقه ی کارگر باید بتواند طی کند و همواره انقلاب را زنده نگه دارد. به عبارت دیگر، با روی کار آمدن

دولت انقلابی کارگری، انقلاب پایان نمی یابد، بلکه ضرورت امر بر این است که روند انقلاب همواره ادامه یافته تا انقلاب را از این مرحله ی ابتدایی به مرحله ی بعدی، یعنی برچیده شدن کامل نظام سرمایه داری در سطح جهان و استقرار سوسیالیزم سوق داد.

از این لحاظ است که سوسیالیست های انقلابی معتقدند که پس از سقوط دولت سرمایه داری و استقرار دولت کارگری، انقلاب در واقع سه مرحله ی اقتصادی را پشت سر می گذارد:

الف - مرحله ی انتقال از سرمایه داری به سوسیالیزم

ب - مرحله ی اول کمونیزم (که آن را مرحله سوسیالیستی می نامیم)

ج - مرحله ی دوم کمونیزم (که آن را مرحله ی عالی جامعه ی کمونیستی می نامیم)

تشخیص اهمیت وجود «مرحله ی انتقال از سرمایه داری به سوسیالیزم» بعد از انقلاب در دوران دولت کارگری، یکی از وجوه تمایز سوسیالیست های انقلابی با سایر جریانات چپی است. از سه مرحله ی نام برده در بالا، این مرحله، طولانی ترین آن است. در این مرحله دولت کارگری نه تنها باید با عوامل دسیسه کار بورژوازی داخلی بجنگد و نه تنها باید با سیاست، سیاست های اخلاک‌گرایانه سرمایه داری جهانی را خنثی کند، بلکه باید طبقه ی کارگر سایر کشورهای جهان را هم به حمایت از خود برانگیخته و پرولتاریای جهانی را بر علیه سرمایه داری جهانی تهییج کند تا انقلاب را به سوی سوسیالیزم سوق دهد.

پس نتیجه می گیریم که در مرحله ی گذار از سرمایه داری به سوسیالیزم، زمانی که دولت کارگری روی کار است، ما هنوز به حتی مرحله ی اول

جامعه ی کمونیستی (سوسیالیزم) هم دست نیافته ایم. در نتیجه حتی اقتصاد جامعه هم هنوز سوسیالیستی نشده، چه رسد به سایر ارزش ها مثل اخلاق و فرهنگ.

پس تا زمانی که نظام سرمایه داری در سطح جهان برچیده نشود، ما نمی توانیم به مرحله ی اول سوسیالیزم برسیم. نمونه ی بارز آن همین امروز، وجود دولت فیدل کاسترو در کوبا است. از زمان انقلاب کارگری در کوبا تا کنون همواره رژیم فیدل کاسترو بر سر کار بوده و کوبا هرگز نتوانسته به مرحله سوسیالیزم برسد. چون اگر رسیده بود، دیگر دولت کاسترو هم از بین رفته بود.

از مشخصه رسیدن به پایان این دوران انتقالی، همان از بین رفتن مفهوم دولت است. به عبارت دیگر، در یک روند پیروزمندانه به سوی سوسیالیزم «دولت» باید کم کم از بین برود، زیرا در نظام سوسیالیستی، «دولت» وجود ندارد و در نتیجه دولت کارگری موفق آن دولتی است که در نهایت اساس نابودی خود را فراهم آورد.

۳- در این روند فرهنگ و اخلاق بورژوایی کی و چگونه از جامعه رخت برمی کند؟

در دوران انتقال از سرمایه داری به سوسیالیزم، زمانی ارزش های اخلاقی و فرهنگی بورژوایی که با شیر و خون مردم پیوند خورده، ریشه کن می شود که پیشتازان و انقلابیون در جامعه عقب ننشسته و منتظر ایجاد تغییرات به طور خود به خودی نباشند، بلکه در رابطه با هر مسئله ای در جامعه حضور فعال داشته و نه تنها در پی برچیدن زمینه های آن مسأله معضل آفرین اقدام

نمایند که سایر افراد جامعه را نیز که با معضل درگیر هستند، وارد کار عملی در جهت برچیدن آن معضل اجتماعی نمایند.

مسئله ستم بر زنان مثلاً یکی از نمونه های بسیار خوب در این جا است. بعد از انقلاب، تا زمان روی کار آمدن دولت کارگری و در دوران حکومت کارگری، زنان انقلابی و مبارزه ما نمی توانند عقب لمیده و منتظر دولت کارگری شوند که به معضلات آنان رسیدگی کند. زنان انقلابی و مبارز ما در درجه ی اول باید همواره حضور فعال خود را در صحنه ی اجتماع حفظ کنند، تا تمام قوا و هوشیارانه از انقلاب دفاع کنند و همزمان مسائل مربوط به زنان را به مسائل روز تبدیل نمایند و در این راستا بکوشند تا هر چه بیش تر سایر زنان را جذب این کار کرده و آنان را از حاشیه نشینی و نظارت به حضور و فعالیت در صحنه سیاسی و اجتماعی کشند.

تنها حضور هر چه بیش تر و فعال تر زنان ما در صحنه ی فعالیت اجتماعی است که می تواند، قوانین جدید را هم مؤثرتر ساخته و هم مانند شوکی بر اندیشه مردسالارانه جامعه وارد آید.

کلیه ی ابعاد ستم بر زن، مانند تبعیض جنسی در برابر قانون، محل کار، میزان درآمد و رفتار مردسالارانه مردان در اجتماع و در خانه می بایستی به وسیله ی خود زنان مطرح و در قوانین و مقررات جدید به آن ها رسیدگی شود. فراموش نکنیم که این جامعه هنوز سوسیالیستی نیست، ولی با کمک دولت کارگری می توان قدرت را به دست گرفت و تغییراتی به وجود آورد که جامعه را همواره به سوی سوسیالیزم سوق دهد. مثلاً تشکیل سازمان های رسیدگی به امور زنان که با کمک دولت کارگری تأسیس شده و از جمله

ارگان های دولتی است، ولی به دست خود زنان در هر محلی اداره می شود، یکی از وظایفی است که بر عهده ی زنان انقلابی و فعال ما قرار می گیرد.

سارا قاضی

۲ دسامبر ۲۰۰۳

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتاب خانه: <http://www.nashr.de>

ایمل یاشار آذری: yasharazarri@gmail.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری